گفت‌وگوی «وطن‌امروز» با حمید گودرزی بازیگر فیلم‌های «ایران‌برگر» و «روباه»

لعنت بر ماهواره

■ در پارکینگ سینما جایی برای اخلاق نیست

عکس‌ها: ابراهیم حیدری/ وطن امروز

علیرضا پورصباغ: اوایل اسفندماه که این گفت‌وگو با حمید گودرزی ستاره فیلم‌های «ایران برگر» و «روباه» انجام شد تا زمان چاپ پسا نوروزی به این موضوع فکر می‌کردم که ستاره‌های سینما در فرآیند چرخه اخلاقی سینما چقدر می‌توانند نقش داشته باشند؟ پاسخ‌های گودرزی به مثابه یک شوک بود. در شرایط کنونی از نکات ریز فنی و محتوای فیلمنامه بحث می‌شود اما از اصول اخلاقی جاری در آثار سینمایی سخنی به میان نمی‌آید. آنچه در پی خواهد آمد در قالب یک گفت‌وگو حاوی نکات بسیار قابل تامل و تعمق است.

***

■ شاید پاسخ سخت باشد اما اولین سوالم این است که مدتی سینما را ترک کرده بودی؟ آدمی با این همه طرفدار و علاقه‌مند چرا نیست؟!

راستش با این وضعیت، علاقه‌ای هم ندارم که الزاما در سینما باشم. این دو فیلم (ایران‌برگر و روباه) را هم که می‌بینید بازی کردم دلیلش این بود که یکی سازنده‌اش مسعود جعفری‌جوزانی است و آن دیگری بهروز افخمی. بیایید روراست باشیم. فارغ از انگاره‌های نامطلوب مرسوم در سینمای فارسی، سینمای فردین شرف داشت به وضعیت کنونی سینما. سینمای فردین لوطی‌گری یاد می‌داد، پای رفیق ایستادن یاد می‌داد، پای ناموس در محل ایستادن را یاد می‌داد. الان در فیلم‌ها می‌روند روی بالکن، کباب یاد می‌زنند، خیانت می‌کنند و دنبال ناموس دیگری هستند! ببخشید! این بود سینمای ارزشی؟ فردین که قشنگ‌تر و بهتر بود! مشتی‌تر بود! اصلا یک مثال دیگر می‌زنم. ریک (همفری بوگارت) آخر کازابلانکا با السا (اینگرید برگمن) نرفت. مایکل کورتیس (کارگردان) و جک ال وارنر (تهیه‌کننده) هر کاری کردند نتوانستند بوگارت را راضی کنند در انتهای فیلم با السا برود. بوگارت به وارنر گفت من بازیگرم و سمبل اخلاق برای مردم. نمی‌خواهم متدی را به مردم یاد بدهم که بعدا منجر به نابودی اخلاق شود! خیانت را به مردم آموزش نخواهم داد.

■ نکته خیلی جالبی که بهروز (افخمی) عزیز بر آن تاکید داشت و اتفاقا ویژگی شاخص شماست این است که خاطره‌ای از فیلم قبلی با خودتان به اثر دیگری که بازی می‌کنید نمی‌برید. در هر فیلمی یک استایل و اکت جدید دارید و ما شما را در نقش‌های تازه‌تر باور می‌کنیم و خاطره فیلم‌های قبلی را فراموش می‌کنیم. من هر دو فیلم ایران‌برگر و روباه را با فاصله بسیار کمی دیدم اما شبیه هیچ کدام نبودی!؟

به نظر من آقای افخمی بسیار آدم خوب و فیلمساز بسیار متفاوتی است. نه اینکه چون در فیلم او بازی کردم از او تعریف می‌کنم. من در فیلم «قرنطینه» منوچهر هادی بازی کردم که آقای افخمی تدوینگرش بود. حین تدوین از کار من خوشش آمده بود و در این فیلم هم به من لطف کرده بود و زنگ زد. بنده هم رفتم با ایشان همکاری کردم از همان شروع کار تا الان هم خیلی خوب پای من ایستاده است. بابت این مساله از ایشان ممنونم ولی دوست داشتن بهروز عزیز به این خاطر نیست که پای من ایستاده است، بابت این است که آدم کاربلدی است؛ در وضعیت فعلی سینما طرف کاربلد نیست بیخودی هم ادای اورسن ولز را درمی‌آورد! الی ماشاءالله کارگردان‌های این مدلی داریم. هیچکاک را قبول ندارد ولی وقتی می‌رود پشت دوربین هنوز نمی‌داند چه لنزی بگذارد! هنوز نمی‌داند فاصله یعنی چه؟! عمق میدان یعنی چه؟! به فیلمبردار می‌گوید من یک نمای بسته می‌خواهم.

■ بسته یعنی چه؟

بسته یعنی چه! تند تند نمای بسته که نشد سینما. می‌شود تله‌فیلم. بهروز با ظرافت لنز ۳۵ انتخاب می‌کند. فاصله و اندازه حرکت بازیگر و نسبت آن را با دوربین تعیین می‌کند و برای لحظه لحظه اثر، برنامه خاصی دارد و کارش را با خونسردی خاصی انجام می‌دهد! خونسرد و آرام کارش را انجام می‌دهد! از این رفتار حرفه‌ای بهروز خوشم می‌آید. فیلمساز محترمی است. مادام‌المطالعه. هر صبح همه روزنامه‌ها را می‌خرد، می‌خواند و ادعایی هم ندارد. فیلم جاسوسی می‌سازد، ملودرام‌هایی مثل «شوکران»، «آتش، شهدخت، پرویز و دیگران» و فیلم‌های بیوگرافیکی مثل «جهان پهلوان تختی» را در کارنامه خود دارد. افخمی نشان هم داده که «کاربلد» است. متاسفانه یک مشت افرادی هستند که غوره نشده، مویز می‌شوند! کار کردن با این افراد واقعا برای بازیگری مثل من زور دارد. سینمایی که ستاره‌هایش را بیخودی خاموش می‌کند و می‌خشکاند. الان آقای امین حیایی کجاست؟ کلی فیلم بازی کرده، محمدرضا فروتن، غیر از یک فیلم، در اثر دیگری حضور یافت؟ من ۳-۲ سال بود که اصلا بازی نمی‌کردم.

■ دلیل این دوری چه بود؟

دلیلش این بود که پیشنهاد خوب نمی‌شد.

■ چرا پیشنهاد خوب نمی‌شد؟

من نمی‌دانم باید از دوستان بپرسید، از من نپرسید. از آنها که پیشنهاد نکرده‌اند بپرسید چرا؟! راستش من به جای متن، جنم دارم. کارنامه‌ام فراز و فرودهایی هم دارد، فیلم غیرقابل دفاع هم دارم، فیلم‌هایی را رفتم برای غم نان بازی کردم! یعنی بازی کردم که زندگی‌مان بچرخد اما...

■ مجموع کارنامه شما را که بررسی می‌کنیم اصلا غم نان به آن به چشم نمی‌آید. فارغ از ارزشگذاری‌های مندرس معمول رسانه‌ای، احساس کردم می‌خواهی فیلم‌هایی بازی کنی که ارتباطت با مخاطب همیشه حفظ شود. پس ملاک عملکرد ضعیف نیست.

تا به حال تله‌فیلم بازی نکرده‌ام. چطور خیلی از این دوستان که مرتب آنها را روی جلد بسیاری از آثار سوپرمارکتی می‌بینیم. الان فیلم‌های فراوانی برای اکران در سینماها دارند (اگر عملکرد ضعیف ملاک است)، پس عملکرد ضعیف ملاک نیست. شایسته‌سالاری هم ملاک نیست. من درس خوانده‌ام و برای بازیگر شدن مشقات بسیاری را متحمل شده‌ام اما متاسفانه عده‌ای از دوستان از پیاده‌روها هنرپیشه شدند. تا قبل از اینکه بازیگر شوند از کنار سالن سینما رد نشده‌اند. طرف را آورده‌اند هنرپیشه‌اش کرده‌اند! حمایتش کرده‌اند حالا حداقل سالی ۶ تا ۸ فیلم بازی می‌کنند. ما که دانشگاه رفته‌ایم، درس خوانده‌ایم، تئاتر خوانده‌ایم، تئاتر بازی کرده‌ایم، چنین معیارهایی را برای همکاری با من نوعی حداقل در نظر نگرفته‌اند. اصلا موضوع من این است که ملاک ارزشگذاری برای خوب یا بد بودن در سینما آنچنان که باید مشخص نیست. در دوره‌ای که من وارد سینما شدم، سینما به سوپراستار نیاز داشت، طبیعتا فیلم‌ها تجاری بدنه بیشتر ساخته می‌شد، فیلم‌های دختر و پسری ساخته می‌شد. خب من هم بازی می‌کردم! اینطوری نبود که برای جبران نقصان‌های هنری خودمان و داشتن ژست هنری کچل کنیم و قیافه معترض شبه‌هنری به خودمان بگیریم و با همان قیافه کلی فیلم بازی کنیم. عدم حضور من در سینما چند تا دلیل روشن و مشخص دارد؛ اولا ۳-۲ سال بازی نکردن در سینما به این دلیل بود که پیشنهادها خوب و درخور نبود. ببینید! تا پیشنهاد خوب و درخور ارائه شد، بازی کردم، نمونه‌اش حضور در فیلم‌های افخمی و جوزانی که مصداق همان پیشنهاد خوب و منطقی و مردمی است اما از الان به بعد هم روال سابق را در پیش خواهم گرفت. بازی نمی‌کنم تا اینکه فیلمی به من پیشنهاد شود که آن را بپسندم کما اینکه همین الان هم چندین سناریو در خانه دارم، بازی نمی‌کنم! شهوتش را هم ندارم که فیلم بازی کنم، تهش چیزی برای من ندارد. بالا و پایین سینما را هم دیده‌ام. بنابراین این حرف‌هایی که می‌زنم بابت این نیست که چرا من فیلم بازی نکرده‌ام. باور کنید حوصله ندارم تا تهران بیایم، چه برسد که ۶ صبح بیدار شوم بروم لوکیشن! من آردهایم را الک کرده‌ام. فیلم‌هایم را بازی کرده‌ام. الان انگیزه‌هایی دیگر برای فعالیت در سینما دارم. انگیزه‌ام مردم هستند. اگر کاری را احساس کنم مخاطب دارد و با مردم ارتباط برقرار می‌کند حتما با عشق به همین مردم که خیلی دوستشان دارم می‌روم بازی می‌کنم.

■ یعنی سینمای غیر مردمی برایت جذابیت ندارد؟

سینمای کنونی بدون هیچ رودربایستی هیچ جذابیتی برایم ندارد. هر چه در سینما داریم را در جشنواره رو کردیم. جشنواره امسال را هم دیدیم. به ما می‌گفتند آقا بهبه! چه‌چه! برو فلان فیلم را ببین. جشنواره را ترکاند! گفتم عجبا! دست همسرم را گرفتم رفتیم که فیلمی را که این همه از آن تعریف کردند ببینیم. رفتم فیلم «بچه‌کنندگان» را دیدم. گفتم ای بابا! این بود نگاه برتر مخاطبان؟ این بود انتخاب مردم؟ عجبا! عجبا! بعد می‌آیند صندوق رأی ایران‌برگر و روباه را برمی‌دارند و اصلا از سینما می‌برند بیرون. شما باشی از این رفتارها، از این برندسازی پنهان تعجب نمی‌کنی؟!

■ گویی همان جریان یادشده سینمایی تعمدا دوست نداشتند «روباه» و «ایران‌برگر» دیده شود.

موضوعات و مسائل پشت‌پرده خیلی روشن است. اصلا پشت پرده‌ای نیست. با اندکی دقت می‌توانید بفهمید که بنده خدا گودرزی چندان هم بی‌ربط نمی‌گوید! صندوق رأی فیلم ما را برمی‌دارند. همین افرادی که ادعای دموکراسی دارند!

■ قرار بود دموکراسی را در سینما جاری کنند.

کسانی که این کارها را کردند از صدتا دیکتاتور بدترند! فقط ادا و پز شبه‌روشنفکری!

■ البته سینمای روشنفکری خوب است، اما اغلب آثار ساخته شده، شبه‌روشنفکری است. تحلیل خودت از سینمای شبه روشنفکری موجود چیست؟

اصلا نمی‌روم سینما که این جریان اصلی موجود را دنبال کنم. چه فیلمی را بروم ببینم؟ بروم سینما که خیانت را به زن و بچه‌ام یاد بدهند؟ مسلما نمی‌روم. فارغ از هر پارامتری برای قضاوت، من فیلمی مثل «بی‌وفا» را بازی کرده‌ام. قصه دختر فقیر، پسر پولدار. یک داستان عاشقانه. به هم می‌رسند یا نمی‌رسند مساله است. پای هم ایستادن موضوع قصه است. به هر حال اغلب قصه‌های ساده رمانتیکی که در جریان اصلی سینمای دنیا ساخته می‌شود به همین سیاق ساخته شده که به نظرم خیلی سلامت‌تر هستند. تلخی، سیاه‌نمایی، یکی به آن دیگری رکب می‌زند. آموزش خیانت در روابط زناشویی که با فرهنگ عامه ما سنخیتی ندارد و... قشنگ و خیلی تمیز دارند به مردم بی‌اخلاقی را با سینما آموزش می‌دهند. خیلی خوب، مرتب و مکانیزه شده در حال آموزش دادن بی‌اخلاقی به مردم هستند. از سوی دیگر آقایان نگران خالی شدن صندلی‌های سینما هستند. با همین مشی ضداخلاقی و ضدسینمایی که در پیش گرفته‌اند، سینماها خلوت شده‌اند! برنامه هفت درست کن، نه درست کن! مردم نمی‌آیند! آنقدر که ماشاءالله از ۸ صبح تا ساعت خواندن مرغ سحر، چندین فیلم سینمایی و ۲۰ تا سریال از شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شود. مردم در این شرایط چرا باید سینما بروند؟ اصلا جای پارکی برای اخلاق در سینما باقی نمانده! طرف نشسته چای و قهوه‌اش را می‌خورد، سریالش را هم می‌بیند. خیانت در این سریال‌های ترکیه‌ای خیلی دراماتیزه و مفصل وجود دارد. دیگر لازم نیست برود در سینما فیلمی با تم و موضوع خیانت ببیند! خیانت را تفصیلی، مفصل، بدون حجاب و بدون هیچ ممیزی به‌طوری که در شبکه‌های ماهواره‌ای می‌بینند. دیگر نیازی به سینما نیست!

■ حال سینما خیلی وخیم‌تر از آن چیزی است که محمود گبرلو در برنامه هفت درباره‌اش صحبت می‌کند؟

سینمایی که در آن عروسک می‌فروشند، باید به حالش گریه کنی! یعنی در این سینما عروسک بیشتر از آدمیزاد زنده می‌فروشد! پس باید برنامه‌ای سینمایی درست کنند و با عروسک‌ها گفت‌وگو کنند و درباره مبانی نمایش عروسکی صحبت کنند، نه سینما. دروغ می‌گویم بگو داری دروغ می‌گویی!

■ آقای گودرزی! شما از سال ۷۶ وارد این عرصه شدید. شرایط مثل قبل نیست با احترام تماس بگیرند سناریو بفرستند. بحث کنند. چانه‌زنی کنند. الان بازیگر باید هفته‌ای ۳ بار به دفتر کارگردانی که کاری نمی‌کند سر بزند بلکه نقشی گیرش بیاد! ضمن اینکه باید عضو یکی از باندهای سینمایی هم باشی. اصلا شما عضو کدام گروه هستی؟

من اهل رابطه و باندبازی نیستم. یک گوشه دنیا نشسته‌ام و داریم زندگی‌مان را می‌کنیم. زنگ بزنند، سلام‌علیکم. آقا کارگردان کیست؟ آقای جوزانی (مثلا) ما هم می‌گوییم در خدمتیم. گمنده، باند بازی و رابطه را بلد نیستم. از ابتدا هم دنبال این کارها نبوده‌ام. از همان ابتدای ورودم اگر به من زنگ می‌زدند، می‌رفتم. شرایط فعلی در سینما بر همه واضح و مبرهن است. یک روزی اصلا اسمش را نمی‌آوردند. آقا باند؟ نه! معاذالله باند در سینما؟!! اما امروز قشنگ باندبازی می‌کنند و هر کسی تیم خودش را دارد و گعده‌هایشان نیز مشخص است. نمی‌خواهم اسم ببرم. اصلا علاقه‌ای هم ندارم. دوستان بنازند، عیبی هم ندارد، نوش‌جانشان! کافیست نگاه کنی، من الان می‌گویم باند! بلافاصله بینی و بین‌الله تو که خودت وسط معرکه‌ای، ۴ تا اسم به ذهنت می‌آید یا نه؟ داداش! سینما در ایران چیز پیچیده‌ای نیست، چیز دندان‌گیری هم ندارد. کلا ۳۱ میلیارد چرخ فروش این سینماست. مسخره است! یک ساختمان بسازی، ۵-۴ میلیارد هزینه‌اش می‌شود. آن‌وقت چرخه مالی سینمای ایران به اندازه قیمت ۶ ساختمان است! مشتی (که اسم نمی‌برم) اقلیت، اکثریت سینما جلوه می‌کنند.

■ مردم سینمای گعده‌ای این باندها را نپذیرفته‌اند اما آنان با زد و بند در پی حذف فیلمسازان مردمی در سینما هستند. شما این موضوع را تا چه میزان قبول دارید؟ مثلا آقای بهروز افخمی یک کارگردان فیلم اولی یا دومی بود با او چکار می‌کردند؟

یعنی اگر کارگردان «روباه» اسمش بهروز افخمی نبود، در همان مصاحبه مطبوعاتی، بنزین می‌ریختند آتش می‌زدند! منتها دیدند اسم کت و کلفتی دارد و خیلی نمی‌توانند کاری کنند. آن هم آدمی است که کارش در سینما جواب می‌دهد و داد، دیدید دیگر!

■ آنطور که بهروز در مصاحبه‌اش گفت، از زمانی که فهمیدند حمید گودرزی در این فیلم بازی می‌کند، نصیحت‌ها و پیامک‌ها و تلفن‌ها شروع شد (ما اسمش را می‌گذاریم نصیحت اما می‌توان تهدید هم برشمرد). آنها که نصیحت (تهدید) می‌کردند مگر کارنامه شما را ندیده بودند؟ مگر عدم فعالیت شما را در این ۳ سال ندیده بودند؟ مثل اینکه شما هم خیلی آنها را جدی نگرفتی!

اصلا جدی نگرفتم. در این ۳ سال که من کار نکردم این نصیحت‌گران محترم کجا بودند؟ اصلا آمدند بپرسند حمید حالت چطور است، چرا بازی نمی‌کنی؟! اصلا خوبی؟ نکند روده‌ات را عمل کرده‌ای که بازی نمی‌کنی؟ چرا نیستی؟ تا بهروز افخمی پیشنهاد داد، نصیحت‌گران با پیامک و تلفن آمدند! خب! معلوم است که من برایشان پشیزی ارزش قائل نیستم. تصمیم گرفتم بروم و با بهروز افخمی کار کنم، والسلام! اینکه حالا فیلم، مساله دارد یا ندارد، اصلا به من مربوط نیست. من یک بازیگر هستم که دوست داشتم اسم این کارگردان در کارنامه‌ام باشد. رفتم در این فیلم بازی کردم و الان هم خیلی راضی هستم. دلم می‌خواست مسعود جعفری‌جوزانی در کارنامه‌ام باشد. رفتم ایران‌برگر را بازی کردم.

■ در فیلم جوزانی، طعنه‌های سیاسی هم وجود دارد که باز عده‌ای آن را در جشنواره دیدند و برنتافتند. حالا به هر شکل از روز اول با اکران نوروزی «ایران‌برگر» مخالف بودند و اصلا نمی‌خواستند اکران شود. الان به فیلم تبلیغات شهری نمی‌دهند و به هر نحو ممکن دارند جوزانی را اذیت می‌کنند. حول فیلم «ایران‌برگر» هم این مسائل وجود داشت؟ اصلا از اینکه جوزانی به سینما بازگشته، عده‌ای ناراحتند.

حتما همینطور است اما به نظر من مردم فیلمی که خوششان بیاید می‌روند و می‌بینند. این یک واقعیت است. می‌روند و می‌بینند. اصلا توصیه و سفارش هم برنمی‌تابند مگر یک مشت افرادی که از روی قصد بخواهند سمپاشی کنند. مثلا درباره آقای ده‌نمکی، پرفروش‌ترین فیلم‌ها را ده‌نمکی ساخته است.

■ مخالفانش می‌گویند اصلا سینما بلد نیست. خودش می‌گوید فیلم‌های من تا به حال ۳۵ میلیارد در این سینما فروخته است. احساس می‌کنم عده‌ای از روی حسادت این حرف را می‌زنند.

بله! خب همین عده که دارند ادای اسپیلبرگ را درمی‌آورند چرا خودشان نساختند؟

■ فیلم «روباه» به نوعی قهرمان‌محور است ولی این قهرمان، به نوعی متفاوت است یعنی از توده مردم می‌آید و در وسط داستان با عده‌ای از نیروهای اطلاعاتی و امنیتی مرتبط می‌شود. مردم در سال‌های اخیر زیاد با این نوع آثار متفاوت مواجهه‌ای نداشته‌اند و این نقش در سینمای ما خیلی تازه است؟

حتما درست است اما من فکر می‌کنم موضوع خیلی ساده است. یک پیک موتوری که از کف جامعه است، گرفتار یک قضیه جاسوسی می‌شود. قصه همین است! پیک موتوری که (در فیلم هم) می‌گوید: می‌خواهم زندگی‌ام را بهتر کنم. به همسرش می‌گوید و زندگی مردم را بهتر می‌کند و اعمال قهرمانانه‌ای از او سر می‌زند و کم‌کم می‌بینیم که از این موتوری خوشم می‌آید اتفاقا نقش خیلی خوبی بود. یعنی غیر از اینکه دوست داشتم اسم افخمی در کارنامه کاری من باشد، دیدم واقعا نقش هم، نقش قشنگی است.

■ شما فرمودید هنر- صنعت سینما باید دریچه‌ای باشد برای گسترش اخلاق. با این وجود جا برای مشی قهرمانی از جنس مردم در وضعیت کنونی سینما تنگ‌تر می‌شود.

ناراحت نیستم، خدا شاهد است چون من خودم را می‌شناسم، از اول همینطور بودم که حالا هستم. همه مدل فیلم هم بازی کرده‌ام.

■ به هر حال برای مردم سوال است دیگر. تو هواداران خاصی داری. مثل سریال «زمانه» که واقعا پربیننده بود و مردم در بازپخش، باز هم آن را می‌بینند. یک اشتیاقی از جانب مردم به بازیگرانی نظیر شما وجود دارد. متاسفانه در سینمای ایران دوران زوال قهرمان اخلاق‌گراست. چه کار می‌شود کرد؟ آیا راه را اشتباهی رفته‌ایم که مردم را از سینما دور کرده‌ایم؟ خودت اشاره کردی که چرا عروسک‌ها می‌فروشند، چرا ستاره نمی‌فروشد؟ به نظر تو در این شرایط کاری می‌شود کرد؟

والله باید مسوولان کاری انجام دهند، ما که کاری از دستمان بر نمی‌آید.

■ خب! مسوولان که معتقدند سینما با همین روال خیلی هم خوب است!

نه! کجا خوب است؟ شما شاید درست می‌گویید یعنی شاید در نهایت می‌خواهند سینما خنثی باشد. یعنی اصلا قهرمان نمی‌خواهند اما بی‌قهرمانی سینما یعنی تهی از آرمان شدن. سینمایی که آرمانی ندارد، رویایی خلق نمی‌کند در نتیجه مخاطبی نخواهد داشت. من خودم شخصا دوست دارم وقتی فیلمی می‌بینم، قهرمان ببینم. نه آدم منفعل، نه آدم از هم گسیخته. حداقل وقتی ۶ هزار تومان پول می‌دهم می‌روم سینما، نمی‌خواهم باز هم آدم از هم گسیخته ببینم. دوست دارم فیلم ببینم. فیلم قصه‌گو و قشنگ. در انتها آدم با یک حال خوبی از سینما بیرون بیاید. الان اغلب مخاطبان سینما همه با حال بد بیرون می‌آیند.

■ اعتراض مردم به شرایط فعلی سینما را به گوش شما رسانده‌اند. تا به حال برایت پیش آمده که مردم نسبت به این وضعیت بی‌مخاطب سینما اعتراض کنند؟

بله! بارها گفته‌اند که مثلا آقا این چه فیلمی بود اینها ساخته‌اند؟ برخی رفقا می‌خواهد خوششان بیاید یا نیاید اما من سینما را با بوگارت، کری گرانت، هیچکاک، جان فورد، استالونه، کریستوفر نولان و... و با مجموعه فیلم‌های قهرمانی شناختم. آقایان! من از این فیلم‌های تلخ و سیاه خوشم نمی‌آید. برای اینکه بنده را جذب سینمای نفروش و خنثای خودشان کنند. خیلی‌ها گفتند آقا! یک وجهه دیگر از خودت نشان بده. گفتم نمی‌خواهم یک وجهه دیگر نشان بدهم. من دوست ندارم از خودم یک وجهه دیگر نشان بدهم. همین وجهه مثبت اخلاقی را دوست دارم در سینما نشان بدهم. می‌خواهم مردم که مرا در خیابان می‌بینند بیایند با من روبوسی کنند یا بگویند آقا دمت گرم! نه اینکه بیایند و تحشم بدهند، یا مثلا بگویند آقا این چه نقشی بود بازی کردی؟ مثلا پیش آمده در فیلمی، گاو صندوق پدرم را باز می‌کنم. مردم در خیابان به من می‌گویند آقا حمید به شما نمی‌خورد که گاو صندوق پدرت را باز کنی! به من گفتند از این فیلم‌ها بازی نکن! مردم می‌گویند آقای گودرزی به شما نمی‌آید! خیلی‌ها می‌گویند تو که نباید برای مردم بازی کنی، تو بازیگری و باید همه نقشی بازی کنی اما نگاه من اینطور نیست. من می‌گویم دوست دارم محبوب مردم باشم. این محبوبیت را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهم. یک عده از دوستان هم دوست دارند متنوع باشند و هر نقشی بازی کنند. البته خرده‌ای نمی‌گیرم اما من نه، من دوست دارم قهرمان باشم، مثبت باشم، مال مردم باشم. من وارد سینما شدم تا پرسوناژ خوبی که مبادی اخلاق و آداب اجتماعی است ارائه کنم. به‌هر حال هر شخصی می‌تواند برای خود، خط مشی‌ای داشته باشد. من بدمن دوست ندارم. هرچقدر هم خوب بازی کنم، اصلا ۲ تا سیمرغ بلورین بدهند، دوست ندارم.

■ اصلا سودای گرفتن سیمرغ داری؟

بله اما هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر تازه پیش بیاید.

■ پس برای حال خودت وارد سینما شدی.

ببین! برای خوب بودن حال خودم وارد سینما نشدم. اشتباه نکن. سینما از بازیگر تا مخاطب یک فرآیند جمعی است. من ترجیح می‌دهم در فیلمی بازی کنم که حال جمعی سینما خوب باشد. مشکل اینجاست لذت جمعی و حال مخاطب مساله سینمای امروز نیست البته ناگفته نماند از اینکه سیمرغ بگیرم بدم نمی‌آید! اما اگر نگرفتم هم نگرفتم.

■ دو شب پیش رفتیم سینما و یک فیلمی دیدیم. کارگردان آمد گفت ما این فیلم را برای مردم تهیه نکرده‌ایم. می‌خواهیم مخاطب خاص خودمان را داشته باشیم یعنی یک اقه جدیدی آمده به اسم «مخاطب خاص». من این موضوع را اصلا نمی‌فهمم.

شاید زمان اکرانش، مثلا چندتا اتوبوس مخاطب از مریخ سوار می‌کنند، می‌آورند برای تماشا و بعد برشان می‌گردانند. مخاطب خاص! مخاطب خاص باید برود تئاتر، اپرا. سینما یعنی مخاطب عام اصلا در تاریخ سینما (آرتور نایت) نوشته‌اند: سینما تماشاخانه فقراست. مثلا بلیت اپرا بوده ۵۰ دلار، بلیت سینما ۵ سنت بوده. با زرق و برق مخملی بلیت اپرا ۵۰ دلار بوده و سینما ۵ سنت. تازه سیگار هم در آن می‌کشیدند! دود می‌کردند و برای خودشان حال می‌کردند که ایول قیصر آمد! سینما با مخاطب خاص در سالن‌های محدود (سینما تک) معنی پیدا می‌کند، نه کل سالن‌های سینما را در اختیار فیلم‌های به ظاهر مخاطب خاص قرار بدهند. سینما ساخته شده برای توده‌های عزیز مردم. تازه تئاتر هم یعنی متنی در اندازه متون شکسپیر، برشت، چخوف؛ تماشاگر می‌رود و ۲۵ هزار تومان هم می‌دهد چون دوست دارد نمایشنامه‌ای از شکسپیر ببیند.

■ سینمای ما شبیه تئاتر شده است؟

نه والله. عزیزم تئاتر نمایشنامه دارد، نمایشنامه خارجی را شکسپیر و فارسی آن را اکبر رادی‌ها می‌نویسند. شرایط سینمای ما بدتر از این حرف‌هاست. برای ساخت فیلم، مثلا ایکس به ایگرگ می‌گوید طرح خوب داری؟ می‌گوید بله دارم. می‌پرسد: می‌توانی تا هفته بعد فیلمنامه‌اش را برسانی؟ می‌گوید بله. می‌دهم! این چه فیلمنامه‌ای است که هفته بعد حاضر می‌شود؟!

■ این جشنواره بازی و فرستادن فیلم به جشنواره‌های خارجی که مثلا ۱۲-۱۰ نفر در یک سالن سینما در فرانسه ببینند. فکر نمی‌کنی مد شده و قبل از هر چیز به مردم آسیب می‌زند؟ (قبل از اینکه به خود سینما لطمه بزند.)

چرا! همانطور که گفتی این قبیل فیلم‌ها را در نهایت ۱۰۰ نفر در یک سالن کوچک نگاه می‌کنند، باز هم قصه‌ها و آثار سینمایی متعلق به توده مردم نیست. فیلم‌هایی برای جشنواره‌ها می‌سازند در نهایت ۱۲۰ نفر در آن جشنواره آن را می‌بینند؛ سینمای قصه‌گوی شخصیت‌ساز که در هند می‌بینیم، در آمریکا می‌بینیم، در دهه ۷۰ و ۸۰ در ایران ساخته می‌شد در شرایط کنونی دیگر نیست.

■ در فیلم «ایران‌برگر» گویش لری داری. الان خودت مثال‌هایی از سینمای قبل و بعد آوردی، همین آقای جوزانی، همه فیلم‌هایش در لوکیشن‌های باز کار شده مثل فیلم «شیر سنگی» که فیلمی لانگ‌شات با قهرمانی از اقوام بختیاری و لر است. سینمای ما نسبت به اقوام هم به‌نظرم رویکرد درستی ندارد. همه چیز شده تهران، همه چیز شده این آپارتمان. برخی سینماگران مدعی‌اند اقتصاد سینما اجازه نمی‌دهد که فیلم‌هایی با گویش مختلف ایرانی تهیه شود.

به دلیل اینکه در گویش و در اقوام مختلف ما چون زندگی سالم‌تر است، مردم به هم خیانت نمی‌کنند. خب اگر فیلمی با محتوای اقوام مختلف ایرانی بسازند به نظرشان نمی‌فروشد! (خنده) در تهران است که جای کار برای نمایش زندگی سیاه خیانت‌پیشه وجود دارد. اگر درباره اقوام بخواهی فیلم بسازی، قصه خیانت بسازی، هیچکس آن را باور نمی‌کند. چون اقوام ما یک غیرتی دارند که دولول را برمی‌دارند و می‌زنند مخ خائن را پیاده می‌کنند! اصلا اجازه نمی‌دهند چنین فیلم‌هایی در میان اقوام عزیز ایرانی ساخته شود! پس پتانسیل ساخت فیلم سیاه خیانت‌پیشه در میان اقوام وجود ندارد چون مثلا اگر بخواهی فیلم لری بسازی، قصه باید سوار موج مردانگی شود نه نامردی. پتانسیلی روایی که الان برخی سینماگران روی آن سوار شده‌اند صرفا برای این است که خودشان پول دربیاورند. این دوستان علاقه‌مند هستند در سینمای تهران ظاهرا مدرن شده و نمایش شهرنشینی راه بیندازند که در آن هزار و یک شارلاتان پیدا می‌شود. سوژه‌ای می‌سازند که جعلی است و واقعی نیست و نهایتا می‌شود فیلم‌هایی که ساخته شده است.

■■■

اگر درباره اقوام بخواهی فیلم بسازی، قصه خیانت بسازی، هیچکس آن را باور نمی‌کند. چون اقوام ما یک غیرتی دارند که دولول را برمی‌دارند و می‌زنند مخ خائن را پیاده می‌کنند! اصلا اجازه نمی‌دهند چنین فیلم‌هایی در میان اقوام عزیز ایرانی ساخته شود! پس پتانسیل ساخت فیلم سیاه خیانت‌پیشه در میان اقوام وجود ندارد

■ بهانه‌های سینماگران، اقتصادی و متکی بر تولید مقرون به صرفه است. شاید هم بخشی به این دلیل باشد که کارگردان‌ها بلد نیستند فیلم‌های دیگری بسازند.

تا به حال از میدان آزادی آنطرف‌تر نرفته‌اند. ببخشید، کسی که هری پاتر می‌نویسد، فیلسوف است، دانشمند است، دنیا را دیده است. اسمش هری پاتر و مثلا رمانی نوجوانانه است اما عقبه قوی علمی و جغرافیایی دارد. با تمام احترام به همه نویسندگان خوب کشورمان ولی دستمزدشان کفاف این را نمی‌دهد که بخواهند بروند چهارگوشه دنیا را ببینند، فرهنگ‌ها را بشناسند، زیست شهروندان سایر کشورهای دنیا را ببینند. برخی سینماگران نگاه می‌کنند که اصغر چه نوشته؟ جواب داده؟ اکبر پس از روی همان بنویس، من هم چنین مدلی می‌خواهم! طرحی مثل فیلم اکبر داری؟ آقا پس بردار بیار! خلاقیت وجود ندارد.

■ خود شما چه جور فیلمی دوست داری با این شرایط سینمای ایران ساخته شود؟

باید در فیلم، عشق باشد، تصادف باشد، اکشن باشد، حتی اگر خیانت هم باشد ولی در نهایت قهرمان باید بتواند از تمام این فراز و فرودها سالم بیرون بیاید و آنجاست که تماشاگر دچار همذات‌پنداری می‌شود و ارتباط برقرار می‌کند. کدام‌یک از فیلم‌ها امروزه این ویژگی‌ها را دارند؟ نمای باز، رودخانه، عشق، تصادف و... دارند؟ کدام یک دارد؟ من فیلمی دیدم به نام «نفس عمیق» لازم است بگویم، خوشم آمد. چقدر فیلم خوبی است!

■ در ضمن امروزی و روشنفکری هم بود.

استامینوفن کدئین نبود که خوابت ببرد. چرا دیگر «اجاره‌نشین‌ها» نداریم؟ مگر فیلم بدی است؟ مگر «مهمان مامان» فیلم بدی است؟ «ناخدا خورشید» مگر فیلم بدی است؟ کجاست این فیلم‌ها؟ «پرده آخر» مگر فیلم بدی است؟ واروژ کریم مسیحی کجاست؟ یا فیلم «نرگس» خانم بنی‌اعتماد مگر فیلم بدی است؟ کجاست این فیلم‌ها؟!

■ همین نسلی که می‌گویید، بزرگ‌ترهای ما و پیشکسوت‌های ما، خودشان هم رسیده‌اند به فیلم‌های آپارتمانی.

البته برای این بزرگان مثل گذشته بودجه کافی فراهم نیست. یک بخشی به دلیل مسائل اقتصادی است که اشاره کردی، یک بخشی هم لابد به این دلیل است که می‌بینند جواب می‌دهد. نمی‌دانم. از آنها لااقل انتظار نمی‌رود. اشخاصی که چنین عقبه درخشان و زیبایی دارند و آدم از فیلم‌هایشان لذت می‌برد نباید چنین مشی سینمایی پیشه کنند. شما به کارنامه جوزانی نگاه کن از دیدن چندباره «شیرسنگی» و «در مسیر تندباد» قطعا لذت می‌برید اما چرا از آقای تقوایی خبری نیست؟ چرا آقای بیضایی نیست؟

■ خود تقوایی هم با «کاغذ بی‌خط» به همان مسیر فیلم‌های آپارتمانی نزدیک شد.

این نان را در دامن تقوایی می‌گذارند. تقوایی کارگردان لانگ‌شات است. فضا به او بدهند قطعا شاهکار می‌کند. وقتی ۱۰ نفر دورمات کنند، تو هم بعد از این همه سال، دلت می‌خواهد صرفا فیلم بسازی. ناچارا می‌بینی باید در همین مختصات آپارتمانی فیلم بسازی. خدا کند حداقل تقوایی و بیضایی این اشتباه را نکنند و در لانگ‌شات فیلم بسازند و نه در آپارتمان.

■ وقتی آقای جوزانی گفت می‌خواهم فیلم بسازم، واکنش شما چه بود؟

خیلی خوشحال شدم. علاقه شدیدی به او دارم. چون «در چشم باد» را خیلی دوست داشتم. «در مسیر تندباد» را خیلی دوست دارم. اصولا جوزانی را دوست دارم.

■ در سریال «در چشم باد» حضور نداشتید.

نه در آن زمان به من پیشنهادی نشده بود. اصلا با هم ارتباطی نداشتیم. تا اینکه در یک جلسه‌ای، یک روز، عموجان را دیدم و از آن روز با ما ارتباط خوبی برقرار کرد و زنگ زد برای «ایران‌برگر». حتی با اینکه نقش من، نقش اول هم نیست اما گفتم بگذار بروم من می‌خواهم باشم. جوزانی همیشه عموجان سینماست!

■ به فیلمنامه ایران‌برگر ایمان داشتی؟

بله! من خیلی خوشم آمد. موقعی که فیلمنامه را گرفتم و خواندم، فیلمنامه خوب ورق می‌خورد. تجربه نشان می‌دهد فیلمنامه‌ای را که ورق می‌زنی و دوست داری ببینی صفحه بعد چه می‌شود، فیلم خوبی خواهد بود.

■ از ویژگی‌های خاص ایران‌برگر برای حضور در فیلم عموجان جوزانی بگویید.

یک شبه‌رومئو و ژولیت ظریف و زیبایی در یک گراند روایت اصلی دارد. انتخابات هم با سیاق ظریفی با لحنی کمدی به چالش کشیده می‌شود، ضمن اینکه پشت صحنه گرم و خوبی هم داشت. خود آقای جوزانی بی‌نظیر است، آقای تورج منصوری هم. آدم لذت می‌برد با آنها کار کند. در مقابل یکسری فیلم‌هایی را که می‌خرم و در منزل تماشا می‌کنم، پیش خودم می‌گویم وای این فیلم اکران شد؟! چون همسرم عادت دارد همیشه فیلم‌ها را می‌خرد، به او می‌گویم عزیزم! این فیلم‌ها را نخر و نبین!

■ خانواده از گزینش‌های سینمایی و کم‌کاری شما نگران نیستند؟

همسرم گاهی از نحوه فعالیت سینمایی من دلخور می‌شود. دوست دارد میزان فعالیت من بیشتر از قبل باشد. به من می‌گوید برخی دوستانت سالی ۶ تا فیلم دارند. جواب می‌دهم موقعی که من چند فیلم پشت سر هم بازی می‌کردم برخی از این دوستان مدرسه می‌رفتند؛ بدون رودربایستی! زمانی که من در سریال «مسافری از هند» بازی می‌کردم برخی از همین دوستان می‌آمدند پشت صحنه می‌نشستند و بازی من را تماشا می‌کردند که شاید آقای جعفری یک نقشی هم به آنها بدهد! اصلا قاسم جعفری کجاست؟! کجاست؟! مگر خط قرمز، مسافری از هند و کمکم کن آثار کمی بودند. اعتدال در سینما چیز خوبی است. من اعتقاد دارم فیلم هنری و روشنفکری ساخته شود اما فیلم‌های تجاری بدنه جریان اقتصادی سینما را تقویت کند. منتها عدم حفظ این تلورانس سبب شد از یک تاریخی به بعد فیلم‌های تجاری مردم را خسته کردند؛ شخصیت‌های تکراری، قصه‌های تکراری. در گذشته در جریان اصلی فیلم‌های تجاری با یک قصه عاشقانه لطیف و حضور یک زن و مرد -بازیگر- جوان فیلم‌ها می‌فروختند اما الان ۲۰ تا هنرپیشه را می‌گذارند کنار هم، باز هم فیلم‌ها به زور و زحمت می‌فروشند، با سلام و صلوات. منتها در پوست‌اندازی سینمای تجاری دهه ۸۰ زمانی که سینماگران می‌دیدند فلان فیلم فروخته، می‌گفتند عجب پس همان هنرپیشه مرد را با همان بازیگر زن جوان کنار هم بگذاریم و یک قصه‌ای شبیه همان فیلم درست کنیم! اینجاست که دلم می‌سوزد. چون مردم و مخاطبان باهوش سینمای ایران را که من عاشقشان هستم دست‌کم می‌گیرند. مردم می‌فهمند که سینما به تکرار افتاده است!

■ در همین دوران بسیاری از سینماگران فتوای سینمایی صادر کردند که ای بابا سوپراستار هم جواب نمی‌دهد و داشتند به نوعی تقصیر خودشان را گردن شما می‌انداختند!

برادران محترم سینماگر! در چند سال اخیر خودتان راه را اشتباه رفته‌اید اگرنه سوپراستار جواب می‌دهد. سوپراستار در یک مقطعی آنقدر کار می‌کرد که عاملی شد شما عزیزان فیلمساز کار نکنید یا سر دستی کار کنید. اگر همه چیز سر جایش باشد سوپراستار همچنان کار می‌کند. دارید می‌بینید، فروش‌ها را هم نگاه کنید. اگر از فیلم اکبرآقا و اصغرآقا دائما کپی نکنیم و انتظار هم داشته باشیم که به اندازه فیلم اکبرآقا و اصغرآقا بفروشیم. قطعا سوپراستار کار می‌کند. مگر لئوناردو دی‌کاپریو دو سال پشت سر هم کار می‌کند، دیگر فیلم‌هایش فروش نمی‌کند؟ چگونه است؟ ما یک فیلم می‌سازیم و همین که قسمت دومش را می‌سازیم با شکست تجاری مواجه می‌شود. پس چرا آنها راکی ۱، راکی ۲، راکی ۳، راکی ۴ می‌سازند؟ سیلوستر استالونه پیرمرد شده ولی باز فیلمش می‌فروشد. آخر چطور ممکن است؟! چطور ما نمی‌توانیم از یک فیلم دو شماره بسازیم؟ اما آنها می‌توانند و جواب می‌دهد؟ چرا آرنولد پیرمردش هم در سینمای آمریکا جواب می‌دهد؟ این حرف‌ها چیست که ستاره کار نمی‌کند! خلاقیت آن کسی کار نمی‌کند که هنوز نمی‌تواند ضعف فیلمنامه را برطرف کند. چرا گردن سوپراستار و بازیگر می‌اندازند؟ دوستانی که چنین فتوایی صادر می‌کنند عمدتا فیلم باسمه‌ای با فیلمنامه آبدوغ‌خیاری ساخته‌اند. چرا ستاره بدبخت را مقصر می‌کنید؟ «نه! این پسره هم دیگر نمی‌فروشد! نه! این هم دیگر فیلم‌هایش کار نمی‌کند» پس چرا سینمای هالیوود همچنان متمرکز بر سیستم ستاره‌محوری است؟ چرا در هندوستان فیلم‌های شاهرخ‌خان و سلمان‌خان هنوز فروش می‌کند؟ جنازه آمیتا باچان چرا در فیلم کار می‌کند؟ پس ایراد از ستاره نیست. ما بلد نیستیم چطور از ستاره استفاده کنیم و او را سر جای مناسبش قرار دهیم.

■ با احترامش را نگهداریم.

برخی سینماگران هنوز بلاتکلیف هستند که اصلا ستاره می‌خواهند یا نمی‌خواهند. به‌راحتی بازیگر را می‌سوزانند، با تکرار و تکرار و تکرار. می‌خواهم بگویم فیلمنامه‌نویس هم مقصر نیست. همه‌اش او را مقصر ندانیم. مگر او چقدر دستمزد می‌گیرد؟ در آمریکا فیلمنامه‌نویس گاهی بیش از یک ستاره سینما دستمزد می‌گیرد. در ایران وقتی دارد فیلمنامه می‌نویسد به فکر اجاره‌خانه‌اش است. در طول یکسال چند فیلمنامه باید بنویسد تا زندگی‌اش بگذرد. خب! برخی به دلیل امرار معاش (که بسیار مهم است) به خزعبل‌نویسی می‌افتند! به جای کار کردن روی یک فیلمنامه‌ای که دو سال زمان می‌برد، دو ماه و نیمه تمامش می‌کنند می‌روند برای فیلمبرداری. الان که دیگر سرصحنه می‌نویسند. صفحه ۱۷ را بده، روی دیالوگ‌ها را خط می‌کشند: «اینها را نگو، دوباره بنویس. آقا اصلا امروز تعطیل است. شما بروید ما این فیلمنامه را درست کنیم و بعد بیایید».

■ چنین چیزی هم دیده‌اید؟

معلوم است که دیده‌ام. از سال ۷۶ دارم در این سینما کار می‌کنم. انصاف است که گردن ستاره بیندازیم؟ چرا؟ چون فوروارد تیم است؟ سیبل است؟ بزنیم و بگوییم حمید گودرزی و فلانی و فلانی نفروخت! بد بازی کرد! من که از این آدم‌ها با این طرز تفکرشان نمی‌گذرم. من شخصا از سر تقصیر این آدم‌ها نمی‌گذرم. سوپراستار جواب نمی‌دهد! چرا جواب نمی‌دهد؟! چه کسی گفته جواب نمی‌دهد؟ کسی این حرف را می‌زند که مدرک تحصیلی دیپلم هم ندارد. کسی که این حرف را می‌زند می‌توان اصلا به‌عنوان یک کارشناس قبول کرد؟ اگر به او بگویی برتولت برشت یا ارنست همینگوی را می‌شناسی، می‌گوید چی هست؟ پیتزا پپرونی؟ بعد به‌راحتی دهانش را باز می‌کند و هر یاوه‌ای را به‌عنوان راهکار و تئوری ارائه می‌کند و با همین زیاده‌گویی و شبه‌روشنفکربازی‌ها موجب مرگ سینما می‌شود. بنده‌های خدا ستارگان هم چون گیر مالی دارند، حرف نمی‌زنند، چون دیگر به آنها زنگ نمی‌زنند. من الحمدلله نیازی به سینما ندارم، حرفم را هم می‌زنم. خیلی‌ها به این موضوع حسادت کردند به اینکه نیاز مالی به آنها ندارم. الحمدلله که ندارم، خدای بالای سر بی‌نیازم کرده از مرد و نامرد. مجبور نیستم یکسری محدودیت‌ها را تحمل کنم که نکند زنگ به من نزنند. نزنند. صدسال دیگر هم نزنند. آن بالایی تا امروز روزی مرا داده، از این به بعد هم می‌رساند. فیلم بازی نمی‌کنم اما همچنان محبوب مردم هستم. خودتان از چشم این مساله را بارها دیده‌اید. آقا گودرزی! آقا گودرزی چرا فیلم بازی نمی‌کنی؟ آقا گودرزی دلمان برایت تنگ شده است! همین برای من کافی است! عوض این نبودن‌ها می‌روم در فیلم دو تا جوانمرد مشتی مثل افخمی و جوزانی بازی می‌کنم، با کله هم می‌روم.

■ از عموجان شنیدیم هر وقت هم که می‌آمدی سر صحنه با انرژی کامل می‌آمدی. ماشاءالله انگار انرژی‌ات تمام‌شدنی نیست. نقش یک پسر ۲۰ ساله و عاشق‌پیشه را بازی می‌کنی! من باورم نمی‌شد. وقتی لباس سربازی را تن شما دیدم، متوجه شدم چقدر به شما می‌آید. واقعا هنوز می‌توانی نقش پسرهای ۲۰ ساله را بازی کنی؟

خب! وقتی می‌بینم مثلا آقای جوزانی با ۶۰ سال سن دارد آن همه تلاش می‌کند و انرژی می‌گذارد، من هم خجالت می‌کشم و می‌گویم باید انرژی بگذارم.

■ شاید هم این خصیصه خوب برای شما باشد که بازی در فیلم‌های ضداخلاق، ضدمردم یا ضدتوده را نمی‌پذیرید. در فیلم‌های ضدتماشاگر و ضدمخاطب بازی نمی‌کنید.

این مجموعه فیلم‌ها نیز تا دوره‌ای کار می‌کنند. بعد از یک دوره‌ای اشباع می‌شوند و ته می‌کشند. بله! این هم تا یک دوره‌ای است. مگر فیلم‌های ما نبود؟ مگر قبل از ما همینطور نبود؟ مگر قبل از انقلاب همینطور نبود؟ سینمای آپارتمانی هم یک روزی به پایان می‌رسد. آن اندک مخاطبی را که هم دارد اشباع می‌کند! همان ۷ درصدی که به سینما می‌روند.

■ چون در زمان شما یعنی اوایل دهه ۸۰ تا سال ۸۷، توده سینماروها ۲۰ درصدی بود اما الان رسیده به مرز ۷ درصد. باز هم آنچه مردم را مشتاق می‌کرد همین ستاره‌بازی و علاقه‌مندی به ستاره‌ها بود که بار سینما را به دوش می‌کشید.

مثلا «دایره زنگی» مگر فیلم بدی بود؟ تجاری و خوب. «توقیف اجباری» مگر مردم نرفتند و لذت نبردند الان فیلم‌ها را کسانی می‌سازند که اتود را درست تلفظ نمی‌کنند! تصور می‌کند اتود نوعی مداد است! همین آقا که فرق اتود زدن و مداد اتود را نمی‌دانست می‌گفت «برایان دی پالمو (غلط املایی تعمدی) که اصلا کارگردان نیست!» بعد ساخته مضحکشان را که نگاه می‌کنی یک پایان باز جفنگ دارد و طبق معمول فینالش هم که دیگر برعهده تماشاچی است! دیگر چیزی به نام سکانس فینال نداریم. به مخاطب حقنه می‌کنند مخاطب تا شب که خواست بخواهد باید آنقدر با خودش کلنجار برود تا پایان فیلم را کشف کند. انگار مردم بیکارند که بخواهند تکلیف پایان قصه را مشخص کنند. این پایان‌های باز فراوان دلیل عمده‌اش در نحوه قصه‌گویی و تسلط در پرداخت چیدمان روایت است. این ۶ هزار تومان‌ها به خدا حلال نیست که از دست مردم می‌گیرند. خدا شاهد است حلال نیست. مردم از سالن سینما بیرون می‌آیند، به هم چپ چپ نگاه می‌کنند! می‌آیند بیرون، به همسرشان مشکوک می‌شوند دیگر! (خنده) وقتی مخاطب می‌بیند همه دارند در آثار نمایشی سینما خیانت می‌کنند خلاصه او هم با خودش می‌گوید مثلا نکند آن روز که ما توی بالکن کباب می‌پختیم همسر من نیز به من خیانت کرد! آن وقت می‌گوییم فردین بد بود؟! (صرف نظر از برخی انگاره‌های نامطلوب نمایشی از جمله کاباره در فیلمفارسی و...).

■ همه این انگاره‌های بد را که از فیلمفارسی بگیریم، ترویج غیرت و مردانگی چیز بدی نیست.

همینطوری سینماها شلوغ می‌شد. مردم می‌آمدند که قیصر را ببینند که آمده انتقام «فاطی» را بگیرد. وقتی از سالن سینما می‌آمد بیرون، موها را قیصری می‌زد، پاشنه را می‌خواباند. مگر کسی جرأت دارد که به دختر نگاه کند؟ آموزش خیانت را می‌گذارند به حساب زرنگ بودن! خدا را شکر. قیافه ما به آن فیلم‌های مروج خیانت نمی‌خورد که دعوت نمی‌شویم! من همیشه عاشق پیشه‌ام و تا دم مرگ پای عشق می‌مانم و تا تهش می‌روم. ببین! خدای ناکرده از این موضع ضد خیانت من نمی‌خواهم کسی برداشت سیاسی یا ایدئولوژیک کند. من با سینما و ادبیات بزرگ شده‌ام یعنی اگر قصه‌ای درباره خیانت خوانده‌ام و دوستش داشتم حتما آنا کارنینای تولستوی بوده که فرهنگ خیانت را تکفیر می‌کند. یا اگر قصه خیانت را در سینما دیده‌ام با ربکا (آلفرد هیچکاک) و فیلم پستچی دو بار در نمی‌زند (دیوید سلزنیک) بوده است. با همین نگرش و تربیت سینمایی و ادبیات از مشی مادام بوآری و نگاه کلود شابرولی سینمای ایران نسبت به مقوله خیانت متنفرم. لطفا برداشت غلط نکنید و بنده را مصادره سیاسی و ایدئولوژیک هم نکنید.

■ کارگردانی می‌گفت ما برای دل خودمان فیلم ساخته‌ایم!

مگر سینما دلی است؟ سینما یک صنعت است. برای دل خودت بنشین و خاطراتت را بنویس.

■ از ۷۶ تا الان خودش یک سن است در این سینما.

۱۸ سالم بوده که فیلم بازی کرده‌ام: فیلم «سهراب» از سعید سهیلی. به‌هر حال بازی کرده و تجربیاتی دارم.

■ جالب است که تجربه فیلم خاص هم داری، مثلا «گناه من»؟

من با ۳ فیلمساز فیلم اولی کار کردم: مسعود آب‌پرور با اولین فیلمش «قتل آنلاین»، منوچهر هادی با اولین فیلمش «قرنطینه» و مهرشاد کارخانه با اولین فیلمش «گناه من». قدرت ریسک فوق‌العاده‌ای در انتخاب فیلم اولی‌ها دارم. راستی اخیرا یکی از من پرسید جشنواره چطور بود؟ گفتم: والله من جشنواره ندیدم. یک موکت قرمزی انداختند، ما رد شدیم و رفتیم. چیزی به اسم جشنواره ندیدم. آنقدر فیلم مصیبت دیدم که بیشتر سوگواره بود! خدا وکیلی، دروغ نگویم اما فیلم‌ها خوب نیستند. فیلمنامه‌ها را می‌خوانم اما ورق نمی‌خورد. من هر نقشی را دوست ندارم. مثبت دوست دارم. بگذار بگویند بازیگر نیست، بلد نیست! آقا دوست ندارم بروم در نقش بدمن فیلم باشم، رک، حال نمی‌کنم.

■■■

اگر قصه‌ای درباره خیانت خوانده‌ام و دوستش داشتم حتما آنا کارنینای تولستوی بوده که فرهنگ خیانت را تکفیر می‌کند. یا اگر قصه خیانت را در سینما دیده‌ام با ربکا (آلفرد هیچکاک) بوده است. با همین نگرش و تربیت سینمایی و ادبیات از مشی مادام بوآری و نگاه کلود شابرولی سینمای ایران نسبت به مقوله خیانت متنفرم

■ اگر نقشی به تو پیشنهاد کنند که خیلی کاراکتر خوبی باشد اما در آن قرار باشد به یک زن شوهردار نظر داشته باشی قبول می‌کنی؟

اتفاقا به من چنین چیزی پیشنهاد شد (اسم نمی‌برم). به خود کارگردان گفتم که مادرم گفته اگر از این نقش‌ها بازی کنی عاقت می‌کنم! کارگردان هم یک خانمی بود. کارگردان معروفی هم بود. نقش تجاوزگر هم بود! گفتم: به من می‌خورد که تجاوزگر باشم؟! به دختر ۱۳ساله در فیلم تجاوز کنم؟! من بازی نمی‌کنم. پلیس فیلمت را اگر بخواهی بازی می‌کنم چون نقش پلیس به‌هر حال آدم اخلاقی است. به‌هر حال مجبور به اخلاقی بودنم چون گفتم سینما را با همان اخلاقی که به من آموخته می‌شناسم. دوستی که این نقش را بازی کرده است، خب لابد دیده که برایش جای بازی دارد. خیلی با هم دوستیم. پسر آقایی هم است اما من علاقه ندارم. لابد مردم به برخی چیزی نمی‌گویند اما مردم به من می‌گویند: آقا گودرزی از شما بعید است! از این حرف مردم ترسیدم.

■ در یک دوره‌ای خیلی پر کار بودی. سینما نفع مادی و پولی آنچنانی برایت داشت؟

والله خبری نیست! آن زمانی که دائما روی سر در سینماها بودم، بیلبورد فیلم‌هایم همه جا نصب بود، نمی‌توانستم یک خانه بخرم. به نظرم در سینما خیلی مهم نیست که خوب بازی کنی، در زندگی واقعی خوب بازی کن که محتاج کسی نشوی، محتاج مرد و نامرد نشوی چون در سینما یکدفعه بازیگر را به دلایل شخصی و واهی می‌کوبند. به این مساله از همان ابتدا آگاه بودم. پیش خودم گفتم حمید جنبا! در زندگی‌ات خوب بازی کن. الحمدلله آن بالاسری هم دستش را گذاشت روی شانه ما. آدم بدی هم نیستم. خدایی! نمی‌خواهم بگویم پسر پیغمبرم ولی پسر بدی نیستم. تا به حال نه به کسی بدی کرده‌ام، نه به ناموس کسی نگاه کرده‌ام، نه از دیوار کسی بالا رفته‌ام. سرم را انداختم پایین و زندگی‌ام را کردم و سر موقع زن گرفتم. یک مدل سنتی بالاخره داریم. خانواده‌ام هم همینطور بوده است. الان هم الحمدلله راضی هستم. هیچ ناراحت نیستم. یک نفر با من مصاحبه می‌کرد. گفت: آقای گودرزی! افسرده نشده‌ای؟ گفتم: داداش خدا نکند! دشمنت افسرده باشد! گفت خب! فیلمی سر در سینما نداری. گفتم: من سر در و این حرف‌ها قبلا داشتم، چیزی در آن نبود داداش! من دنبال سردر سینما بودن نیستم. می‌گویم من زمانی سردر سینما بودم که در اصفهان شیشه سینما را برای دیدن من که بازیگر فیلم «بازنده» بودم شکستند. صاحب سینما هنوز زنده است اگر حرف من را باور نمی‌کنید از او بپرسید. شیشه سینمای اصفهان شکسته شد تا مردم حمید گودرزی را ببینند. پلیس آمد، لباس من را درآوردند و لباس دیگری بر تنم کردند. من را خواباندند کف بنز پلیس و از یک در دیگر سینما بیرون بردند. (سینما ساحل اصفهان بود). من چنین سینمایی را دوست دارم، شوق مردم را به ستاره و بازیگر دوست دارم.

■ در انعکاس هم همین موضوع خیانت که روی آن دست گذاشتی و چند جا اشاره کردی بود ولی سرنوشت خائن در آن فیلم خیلی خوب نبود.

در نهایت نشان داد که فیلم، سالم است و قهرمان از گناه مبرا شد. امروز که پایان را باز می‌گذاری، مردم هم هزار تا فکر می‌کنند! در نتیجه نمی‌توانی بفهمی که فیلم سالم است یا نه! ولی باید دو دوتا چهارتا بکنی. آقا وجدانا غیر از این است؟ تا اینجا کلمه‌ای دروغ گفته‌ام؟!

■ از خدا می‌ترسی که از این قبیل فیلم‌ها دوری می‌کنی؟

از خدا می‌ترسم، از خیانت بدم می‌آید. از بچگی اینطور یادمان داده‌اند. ما رفیقمان اگر دل در گرو دختری داشت، به آن دختر نگاه هم نمی‌کردیم. نه زنش بود و نه حتی نامزدش ولی می‌گفتیم بچه‌ها، فلانی دلش گرو این دختر است. بیخیال! برو دنبال یکی دیگر. ما اینجوری تربیت شدیم.

■ برخی بازیگران در پاسخ به حضور در این فیلم‌هایی که مطلوب برای توده مردم نیست پاسخ می‌دهند من بازیگرم و هر نقشی بازی می‌کنم.

این هم یک نوع نگاه است. به آنها خرده نمی‌گیرم. اما من این کار را نمی‌کنم. من دوست ندارم در فیلم، نقش بدی را بازی کنم. بدمن دوست ندارم. من قهرمان دوست دارم.

ادامه در صفحه ۱۳